

## ورق الخیال در آیین قلندری

### (مزارش گفتاری از شمس تبریزی)

شمس‌الدین تبریزی، عارف ناشناخته‌ی قرن هفتم، گوید: «یاران ما به سبزک گرم می‌شوند. آن خیال دیوست. خیال فریشته اینجا خود چیزی نیست، خاصه، خیال دیو. عین فریشته را خود راضی نباشیم، خاصه، خیال فریشته. دیو خود چه باشد تا خیال دیو بود؟! چرا خود یاران ما را ذوق نباشد از عالم پاک بی‌نهایت ما! آن مردم را چنان کند که هیچ فهم نکند، دنگ باشد...»<sup>۱</sup>

مقصود او از «سزک»، همان «بنگ» است.<sup>۲</sup> «بنگ» که در متون کهن فارسی به صورت «منگ» نیز به کار رفته است، نوشیدنی‌ای سخت سکر‌آور و مخدر بوده است، چنانکه «تاورنیه»، ایرانگرد عهد صفوی، در سفرنامه‌ی خود گوید: «... مشروب دیگری دارند، خیلی بدمزه و تلخ است، آن را بنگ می‌گویند که از برگ شاهدانه می‌گیرند و ادویه‌ی دیگری هم داخل آن می‌کنند که از همه‌ی مشروبات قویتر می‌شود. هرکس بخورد، به حال جنون می‌افتد و حرکات غریب از او سر می‌زند، به همین جهت در مذهب اسلام بنگ حرام است.»<sup>۳</sup>

آنگاه که منتقدان، احوال صوفیه را نقد می‌کنند، خرده می‌گیرند که برخی از صوفیان «بنگ» استعمال می‌کرده‌اند.<sup>۴</sup> مطابق با گفته‌ی بیشتر محققین «قلندریه»، از میان فرقه‌های متصوفه، بنگ را به کار می‌برده‌اند،<sup>۵</sup> طرفه آنست که دنباله‌ی گفتار «شمس تبریزی» نیز در برخی از نسخه‌های کتاب «مقالات» به این گونه آمده است: «این سزک را عجم در قلندریان افکندند.»<sup>۶</sup> داستان ذیل هم از «تاریخ فرشته» ظاهراً انتساب بنگ را به قلندران تأیید می‌کند و شاید از آن توان دریافت که قلندران چگونه بنگ را استعمال می‌کرده‌اند:

«در کتاب خیرالمجالس ملفوظ شیخ نصیرالدین محمود اوده‌ی مسطور است که روزی شیخ (فریدالدین گنج شکر) در حجره‌ی خود به شغلی مشغول بود، قلندری آمده برگلی می‌که شیخ می‌نشست جلوس نموده، مولانا اسحق قدری طعام حاضر ساخت و او بعد اکل به مولانا گفت: می‌خواهم که شیخ را ببینم. جواب داد که: شیخ به حق مشغول است و کس را درینوقت به خدمت شیخ راه نیست. قلندر انبانی که داشت، سرش بگشود و مپاه سبز-که آن قوم بدو منسوبند- به در آورده، در کچکول انداخت و به خمیر کردن مشغول گشت چنانکه قدری از آن برگلیم افتاد. مولانا بدرالدین گفت: ای درویش! بی‌ادبی از حد نباید برد. (...) شیخ متوجه مولانا بدرالدین اسحق شده، گفت که: در لباس عام، خاصی هم می‌باشد و گیاهی که او خمیر می‌ساخت، می‌تواند بود که آن نباشد که قلندران به کار می‌برند.»

غور و بررسی در سخنانی که از «شمس» در آغاز مقاله نقل شد، ما را به این نتیجه خواهد رساند که «قلندران» بنگ را نه از روی بی‌قیدی و نه از بهر عیش، بلکه به سبب عقیده‌ای بس کهن به مصرف می‌رسانده‌اند.

سعی بر آن است تا این عقیده و ریشه‌های آن در مقاله‌ی حاضر شناسانده شود.

### ۱. خیال و بنگ

در تصوف اسلامی مانند مکتهای عرفانی دیگر، یکی از کارهای واجب هر سالک، «ریاضت»

بوده است. ریاضت صوفیان که «مراقبه»<sup>۹</sup> نام داشته است، آنان را به «خلسه»<sup>۱۰</sup> فرو می‌برده است. صوفیان «واقع»<sup>۱۱</sup> های را درخلسه می‌دیدند که معتقد بوده‌اند آنها رمزهایی از حقایق عالم غیبند و پیامهایی را برای آنان دربردارند.<sup>۱۱</sup> «شمس» واقعه‌های مذکور را «خیال»<sup>۱۲</sup> نامیده است. سخنان وی درباره‌ی «سبزک» یا بنگک و «خیال فرشته و دیو»، به پیوند اینها با هم دلالت می‌کند واز آنچه که او گفته است می‌توان دریافت که «قلندران» برای آنکه بی‌خود شوند و عالم خیال را دریابند، از «بنگک» استفاده می‌کردند<sup>۱۳</sup> و شاید از بهر این است که آن را «ورق‌الخیال»<sup>۱۴</sup> می‌گفته‌اند.

## ۲. منگک گشتاسپی

از سخنان «شمس تبریزی» درمی‌یابیم که قلندران می‌پنداشته‌اند، آنچه که در حالت و هم آلود مستی از بنگک می‌دیدند، صورت‌هایی از عالم بالا بوده است. این پندار که «بنگک» انسان را با اسرار جهان فراسوی زمین می‌تواند آشنا کند، قرن‌ها پیش از پدید آمدن قلندریه، در ایران وجود داشته است و نمونه‌ای از آن را در «ارداویراف نامه» نیز - که یکی از داستانهای کهن و مذهبی زرتشتیان است - می‌توان دید. در «ارداویراف نامه» می‌خوانیم که:

پس از یورش اسکندر به ایران، مردمان این بوم و بر سالیانی دراز در آشفتگی به سر می‌بردند. بزرگان دین زرتشتی بر آن شدند که کسی را به «عالم مینوی»، یا عالم غیب و معنی، بفرستند تا وی از آن جهان برای ایرانیان پیام آورد و آنان را به نیکی و راستی رهنمون گردد. هفت تن از بزرگان زرتشتیان در آتشکده‌ی «آذر فرنبغ» گرد آمدند و به رای خود «ویراف» نامی را برگزیدند و او را فراخواندند،<sup>۱۵</sup> پس آن ویراف چون آن سخن را شنیده بر پای ایستاد و دست برکش کرد و گفت که: اگر شما را پسند افتد، پس بی‌میل من مرا منگک بدهید تا شما مزدیسان نیزه افکنید. و اگر نیزه بر من رسد، با میل بدان جای پرهیزگاران و دروندان روم و این پیغام را به درستی برم و به راستی آورم. پس آن مزدیسان به همان گونه نیزه افکندند، نخستین بار به اندیشه‌ی نیک و دیگر بار به گفتار نیک و سدیگر بار به کردار نیک، هر سه بار نیزه به ویراف آمدند... پس آن ویراف پیش مزدیسان دست به کش کرد و بدیشان گفت که: دستوری است تا روانگان را نیایش کنم و خورش خورم و وصیت کنم، از آن پس می‌ومنگک بدهید. دستوران فرمودند که همچنان کن!... پس آن دستوران دین می‌ و منگک گشتاسپی در سه جام زرین پر کردند و یک جام را به اندیشه‌ی نیک و دیگر جام را به گفتار نیک و سدیگر جام را به کردار نیک فراز به ویراف دادند. او آن می‌ و منگک را بخورد و با طهارت باژ بگفت<sup>۱۶</sup> و به بستر بخت... روان آن ویراف از تن به چگاد دائیتی<sup>۱۷</sup> چینودپل<sup>۱۸</sup> رفت و هفتم شبانه روز باز آمد و در تن رفت. ویراف برخاست، گوئی که از آن خواب خوش برخیزد با اندیشه‌ای بهمن گونه و خرم...<sup>۱۹</sup> «سپس آنچه را که در معراج خود دیده بود، برای مردم باز گفت تا راستی و درستی را دریابند.

«منگک» در این داستان همان مسکر بسیار قوی و مردافکن است که «تاورنیه» از آن سخن گفته است و از آن است که هفت خواهر ویراف هنگامی که درمی‌یابند برادرشان «منگک» باید بنوشد، بسی بی‌تاب و نگران می‌شوند که مادا و ویراف از معراج سالم بازنگردد.<sup>۲۰</sup>

همانگونه که قلندران برای درک «واقع» از «بنگک» استفاده می‌کرده‌اند، آنچه که سبب گردیده است که ویراف عالم مینوی را ببیند، «بنگک» است و چنین به نظر می‌رسد که دیده‌های او در خواب و سرمستی با «واقع» های صوفیان مطابق است و جهان مینوی‌ای که به آن عروج کرده بوده است نیز به «عالم خیال» صوفیان در حال «خله» شبیه است.

تو گفتی - «شمس تبریزی» از پیشینه‌ی مذهبی بنگک در ایران باستان آگاه بوده است که گفته است: «این سبزک (= بنگک) را عجم در قلندریان افکندند.»<sup>۲۱</sup>

در روایات زرتشتی نخستین کسی که با نوشیدن «بنگ» به عالم مینوی عروج کرده است، «گشتاسپ»، پادشاه کیانی، است. داستان عروج «گشتاسپ» به عالم مینوی در «زراثشت نامه» آمده است اما در این کتاب به بنگ نوشیدن او هیچ اشاره نشده است. مطابق با آنچه که در کتاب مذکور آمده است، «زرتشت» پیامبر در سالهای آغازین پیامبری خود به «بلخ» نزد «گشتاسپ» می‌رود و پس از آنکه در مجادله و مباحثه با حکیمان دربار «گشتاسپ» پیروز می‌گردد، اودین زرتشت را می‌پذیرد. «گشتاسپ» پس از آنکه دین بهی را می‌پذیرد، چهار خواسته‌ی خویش را به «زرتشت» بازمی‌گوید تا وی برآورده شدن آنها را از یزدان بخواهد، سه خواسته به «اسفندیار»، «پشوتن» و «جاماسب» مربوط بوده و یکی به خود او که می‌خواسته است جایگاهش را در جهان مینوی بنگرد. «زرتشت»، «گشتاسپ» را «می‌ای می‌نوشاند و او سه روز در خواب به سر می‌برد و جایگاه خود را در مینوی بیند:»<sup>۲۲</sup>

از آن، یشته می، خورده‌ی شاه گشت	ز خوردن هسانگاه آگاه گشت
تنش خفته سه روز برسان مت	روانش به مینو شد ایزد پرست
بدید انسدر آن مینوی کردگار	روانش همه نیگوی آشکار
به مینو در، آن جای خورد بنگرید	هم آن جای نیکان و پاکان بدید
بدید اندرو پایه‌ی هر کسی	همیدون بدید از عجایب بسی (...)
پس آنگاه گشتاسپ بیدار گشت	از آن خواب مستی هشیوار گشت
بمالید رخسارگان بر زمین	همی کرد بسر کردگار آفرین
همی گفت کای ایزد رهنمای!	تو فریاد رس مان به هر دو سرای! <sup>۲۳</sup>

### ۳. منگ و گاو یکتا آفریده

نام «بنگ» یا «منگ» در «اوستا» بصراحت نیامده است تنها واژه‌ی «بنگه» در وندیداد و یشتها به کار رفته است که برخی از مستشرقان آن را همان بنگ دانسته‌اند اما «هنینگ» معنای آن را «تباهی» دانسته است.<sup>۲۴</sup> گذشته از «اردویراف نامه» «منگ»، یا همان «بنگ»، در «گزیده‌های زاد سیرم» و «بندهشن» نیز به کار بسته شده است. در این دو کتاب «منگ» حافظ «گاو یکتا آفریده» از گزیند اهریمن، دانسته شده است؛ این گاو پنجمین آفریده‌ی «هرمز» بوده و با «کیومرث» - یعنی نخستین انسان - شباهت بسیار داشته، قد آن دو مانند هم بوده است، هر دو از زمین آفریده شده بودند و...<sup>۲۵</sup> هنگامی که اهریمن از جهان تاریک فرودین به جهان روشن فرازین تاخته است تا آفریده‌های هرمزد رابه گناه و غم و رنج گرفتار کند، هرمزد برای رهایی‌اندن گاو یکتا آفریده از «منگ» و برای رهایی‌اندن کیومرث از «خواب» بهره جسته است:

«اورمزد منگ را- که بنگ نیز خوانده شود- برای خوردن به گاو داد و پیش چشم او نیز بمالید تا او را (= گاو را) از نابودی و بزه (= گناه)، ناشادی کم باشد. گاو نزار و بیمار شد و به سمت راست افتاده و درگذشت. پیش از فراز آمدن [اهریمن] به سوی کیومرث- که آن هنگام مانند مردی به بالائی (= قد) زرتشت بود و چون خورشید روشن بود- اورمزد خواب را- به اندازه‌ی یتاهو و تیروبی<sup>۲۶</sup> گفته شود- بر او برد (= بر او چیره گردانید). هنگامی که از خواب برخاست و چشم برداشت، آنگاه جهان را دید که چون شب تاریک بود...»<sup>۲۷</sup>

با عنایت به این داستان شاید بتوان گفت که «بنگ» و «خواب» نزد برخی از ایرانیان باستان مقدس بوده است از جهت اینکه آنها را یاریگر آفریده‌های هرمزد در برابر تازش اهریمن می‌دانسته‌اند؛ و ظاهراً به سبب همین، معتقد بوده‌اند که با نوشیدن بنگ و فرو رفتن به عالم خواب مستی از بنگ می‌توان از غم و رنج زندگی دوری گزید و به جهان مینوی سفر کرد و آنچه را در عالم بالا است،

مشاهده کرد. قلندران نیز بر اساس چنین عقیده‌ای، نه تنها بنگ را برانگیزنده‌ی فساد نمی‌دانسته‌اند، بلکه آن را وسیله‌ای برای عروج به عالم بالا می‌شمارده‌اند؛ هرچند که عارفانی روشن ضمیر چون «شمس تبریزی» اینگونه اندیشه‌ها را باطل می‌دانسته‌اند.

### یادداشتها

۱. تبریزی، شمس‌الدین محمد: مقالات شمس تبریزی، با تصحیح و تعلیقات محمدعلی موحد، مؤسسه علمی دانشگاه صنعتی، ۱۳۵۶-ص ۷۵
۲. سبوك: «مصغر سبز باشد و به معنی صراحی شراب از آبگینه سبز و مرغ عقیق- که زاغ دشتی گویند- و به معنی بنگ نیز گفته‌اند».
- محمد پادشاه [متخلص به شاد]: فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه‌ی خیام، ۷ مجلد، ۱۳۳۶.
۳. ناوریه، ژان باتیست: سفرنامه‌ی ناوریه، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، با تجدید نظر و تصحیح از حمید شیروانی، تهران، کتابخانه‌ی سنائی (با همکاری کتابفروشی تأیید اصفهان)، ۱۳۳۶-ص ۶۴۰
۴. زرین‌کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲-ص ۱۷۱ و همچنین زرین‌کوب، عبدالحسین: جستجو در تصوف ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳-ص ۳۶۶-۳۶۵
۵. ← فروزانفر، بدیع‌الزمان: شرح مثنوی شریف، ج ۲، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۳ مجلد، ۱۳۴۷-ص ۷۳۴ و نیز جستجو در تصوف ایران-ص ۳۶۶-۳۶۵
۶. مقالات شمس-ص ۲۲۱. این گفتار شمس تبریزی، ارزشی دیگر نیز برای پژوهشگران عرفان و تصوف اسلامی دارد، و آن شناساندن طریقت شمس است؛ مرحوم استاد «عبدالباقی گلپنارلی» با استناد به این سخن شمس- که قلندریان را باران خویش گفته است- وی را از قلندریه دانسته است. گلپنارلی، عبدالباقی: مولانا جلال‌الدین، ترجمه و توضیحات از توفیق سحانی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳-ص ۱۱۹-۱۱۸
۷. فرشته، ابوالقاسم: تاریخ فرشته، ج ۲، هندوستان، ۱۲۴۷ ق (چاپ سنگی، قطع رحلی)-ص ۷۲۲
۸. دربارهی «مراقبه» ← فشری، ابوالقاسم: ترجمه‌ی رساله‌ی فشریه از ترجمه از ابوعلی حسن بن احمد عثمانی (، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵-ص ۲۸۹ و نیز کاشانی، عزالدین محمود: مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، کتابخانه‌ی سنائی، تاریخ مقدمه‌ی، مصحح ۱۳۲۵-ص ۱۷۱. واژه‌ی «مراقبه» یعنی نگاهبانی کردن (فرهنگ فارسی) چون صوفیان خلوت می‌گزیدند و آنگاه مراقبت می‌کردند که تنها باد خدا را در ضمیر خود نگهدارند، ریاضت آنان «مراقبه» نام داشته است.
۹. خلسه: «حالتی است صوفی را بین خواب و بیداری که در آن حجابی بر وی مکتوف گردد» (فرهنگ فارسی / ذیل خلسه)
۱۰. دربارهی اصطلاح صوفیانه‌ی «واقعیه» ← مصباح‌الهدایه-ص ۱۷۱ و همچنین زرعی، نجم: مرصاد العباد، به تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵-ص ۲۸۹ و نیز ص ۲۹۴-۲۹۲
۱۱. مرصاد العباد-ص ۲۹۴
۱۲. حیلان: «صورتی که در خواب دیده شود» (فرهنگ فارسی / ذیل حیلان)
۱۳. گفتنی است که بسیاری از قلندران دوره‌گرد عهد فاجاریه به استعمال بنگ و چرس شهره بوده‌اند و آنها را اسرار می‌گفته‌اند. نویسنده‌ی «بستان السباحه» دربارهی قلندری به نام «گلکده» گویند:  
«مدت سی سال پاره‌نه سیاحت کرده، اکثر بلاد هند و سند و دکن و بورپ و کنسیر و کابل را دیده و در عالم بسیار گردیده بود و در موسم تابستان و زمستان برهنه بودی و به جز رنگونه ندانستی و بنگ بسیار خوردی و حبشیش بی‌حد کشیدی و به چیزی مفید نبودی. روزی فقیر از وی پرسید که چرس چیست؟ گفت: خاموش که اسرار است و هرکه فاش کند، مستوجب دارا». شیروانی، زین‌العابدین: بستان السباحه، تهران، چاپ سنگی، کتابخانه‌ی سنائی، بی‌تا-ص ۱۸۰. گویا چون بنگ و چرس را وسیله‌ی آشنا شدن با اسرار عالم بالا می‌دانسته‌اند، آنها را «اسرار» می‌گفته‌اند. هنوز نیز برخی از درویشان عصر ما بنگ و حبشیش را «اسرار» می‌گویند.
۱۴. ورق‌العیال: «برگ شاهدانه‌ی هندی را گویند که از جوانده‌ی آن مشروب سکرآور و نشئه‌دهنده به دست می‌آید که آن را برخی از درویش به کار می‌برند و گاهی از کوبیده‌ی برگهای آن به صورت تدخین نیز استفاده می‌شود. در حقیقت کوبیده‌ی برگهایش نوعی بنگ است» (فرهنگ فارسی / ذیل ورق‌العیال). (با سخنان ناوریه دربارهی بنگ مقایسه شود).

۱۵. بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، پاریس نخست، (ارداویراف نامه)، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲- ص ۲۵۱-۲۵۰
۱۶. باژگفتن: «باج گفتن، سپاسگزاری از نعمتهای ایزدی است که پیش از آغاز به صرف غذا، انجام می‌پذیرد و طی آن بخشی از اوستا خوانده می‌شود.» (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست- ص ۲۸۴)
۱۷. چگاد دائیتی: «چگادی هست، بک هزار مرد بالای، میان جهان که چگاد دائیتی خوانند.» (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست- ص ۲۸۸)
۱۸. چنود بل، پلی است در چگاد دائیتی همانند بل صراط در اعتقادات مسلمانان ← پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست- ص ۲۸۸
۱۹. پژوهشی در اساطیر ایران. ارداویراف نامه- ص ۲۵۲-۲۵۳
۲۰. همان- ص ۲۵۲
۲۱. مقالات شمس تبریزی- ص ۲۲۱
- ۲۲ و ۲۳. زراشت بهرام پژدو: زراشت نامه، به تصحیح فردریک روزنبرگ. با تصحیح مجدد محمد دبیر سبافی، تهران، کتابخانه‌ی طهوری، ۱۳۳۸- ص ۷۶-۷۷
- در برخی از روایات زرتشتی نام «منگ گشناسی» آمده است و در برخی دیگر از «می گشناسی» یاد شده است. در «ارداویراف نامه» می و منگ به همراهِ هم ذکر شده است. طاهرا کسانی که منگ می‌نوشیده‌اند، آن را به «می» می‌آمیخته‌اند. (مقایسه شود با پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست- ص ۲۸۴). «حافظ- هم به ریختن «فیون» در «می» اشاره کرده است، شاید مقصود او از «فیون» «بنگ» باشد:
- ارین اهیون که سافی در می افکند  
حریفان را سه سر مانند و نه دستار
- خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ، ج ۱، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۲ مجلد، ۱۳۶۲- ۲۴۰/۶
۲۴. هینگ، والتر برونو: زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه‌ی کامران فانی، تهران، ۱۳۶۵- ص ۶۹-۷۲. از استاد مینوی خوی خود، جناب آقای دکتر محمدتقی راشد محصل صیمانه سپاسگزارم که مرا به منگ در اسطوره‌های آفرینش راهنمایی کردند. همچنین از استاد مهربانم سرکار خانم دکتر مزداپور برای راهنماییهایشان سپاسگزارم.
۲۵. پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست- ص ۱۵ و گزیده‌های زاد سپرم، ترجمه و توضیحات از محمدتقی راشد محصل، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶- ص ۵.
۲۶. بنا اهر و نیرو: «سرود و نیایشی که در آغاز و پایان همه‌ی سرودهای اوستایی می‌آید.» (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست- ص ۱۲۵)
۲۷. گزیده‌های زاد سپرم- ص ۵-۶